بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 11/08/94

جلسه 1206

بحث راجع به اشکال محقق عراقی بود که فرمود فقهاء در فقه فتوایشان در موارد عبادات ضرریه و مانند آن با قاعده لاضرر مطابقت ندارد، و این نشان می دهد که فقهاء اعتماد نکرده اند به قاعده لاضرر، ولذا مشکل هست با اینکه فقهاء اعتماد نکرده اند به این قاعده ما بخواهیم به این قاعده عمل کنیم، بعد ایشان شاهد که ذکر کرد یکی بحث وضوء ضرری بود که فرمود فقهاء باطل می دانند وضوء ضرری را، در حالی که لاضرر نفی وجوب می کند نه اثبات بطلان، پس معلوم می شود دلیلشان حرمت اضرار به نفس است، و همینطور در موارد جهل به ضرر قائل شده اند به صحت وضوء ضرری، این هم نشان می دهد که دلیلشان لاضرر نیست، و الا چه فرق می کرد در لاضرر چه ضرر معلوم باشد چه نامعلوم، واقعا اگر این حکم ضرری است لاضرر او را بر می دارد، در حالی که اگر دلیل حرمت اضرار به نفس باشد این تفصیل بین علم به ضرر و جهل به ضرر صحیح خواهد بود، چون این وضوء ضرری وقتی حرام منجز بشود نمی تواند مصداق عبادت صحیحه بشود کما هو منقّحٌ فی بحث اجتماع الامر و النهی.

مرحوم آقای خوئی مطالبی دارند که می تواند ردّ کلام محقق عراقی باشد:

در رابطه با اینکه فقهاء فتوا داده اند به بطلان عبادت ضرریه، ایشان فرموده است که این مطلب درستی هست، لاضرر وقتی نفی کرد وجوب یک عبادت ضرریه را ما نمی توانیم اثبات کنیم مشروعیت این عبادت ضرریه را، مگر اینکه مشروعیت و استحباب آن دلیل مستقل داشته باشد، که نظر خود ایشان در باب وضوء و غسل مثل غسل جنابت عقیب جنابت این هست که اینها مستحب نفسی هستند به دلیل مستقل، اما بقیه عبادات ضرریه دلیلی بر مشروعیت آن غیر از همان خطاب وجوب ما نداریم، لاضرر وقتی که آمد و این خطاب وجوب را با لسان حکومت تخصیص زد، خطاب یجب الحج را دلیل لاضرر تخصیص زد گفت یجب الحج علی من لایقع فی الضرر الزائد علی المتعارف، آن شخصی که از حج دچار ضرر مازاد بر متعارف می شود دیگر داخل در موضوع این خطاب نیست، خارج شد از موضوع این خطاب، چون با دلیل لاضرر ما خطاب یجب الحج علی المستطیع را تقیید و تخصیص زدیم گفتیم یجب الحج علی المستطیع الذی لایقع من الحج فی ضرر زائد علی المتعارف، و وقتی این خطاب شامل نشد نسبت به این فرد دلیل بر إجزاء نداریم، هر وقت از حج ضرر مازاد بر متعارف حاصل نشد در حق این مکلف آن وقت می شود داخل در این خطاب و آنوقت به او می گویند یجب علیک الحج، و حج سابق که مستلزم ضرر مازاد بر متعارف بود بخواهد مسقط این خطاب بشود در حالی که آن حج را قبل از فعلیت خطاب اتیان کرده این دلیل می خواهد، این خلاف اطلاق دلیل است.

بله در وضوء و غسل ما خطاب مستقل داریم، خطاب مستقل می گوید که مثلا الوضوء طهور الغسل طهور یا ایّ وضوء اطهر من الغسل، وقتی وضوء طهور بود و غسل طهور بود و قرآن هم که می گوید ان الله یحب المتطهرین یعنی ان الله یحب المتوضئین و ان الله یحب المغتسلین، دلیل لاضرر فقط حاکم هست بر خطابات الزامیه، خطاب استحبابی عرفا حکمِ ضرری نیست چون ترخیص در ترک دارد، ولذا استحباب وضوء سرجای خودش محفوظ است در موارد وضوء ضرری، البته مشهور که وضوء ضرری را باطل می دانند یا باید استحباب نفسی وضوء را نپذیرند، و یا طبق مبنای خودشان که اضرار به نفس را حرام می دانند وقتی این وضوء که سبب ضرر بدنی باشد نه سبب ضرر مالی مصداق اضرار به نفس باشد آقای خوئی فرموده ما هم قبول داریم که این وضوء باطل خواهد بود اگر اضرار به نفس حرام باشد، البته در جائی که حرمت اضرار به نفس ثابت باشد و آن در جائی است که یا علم داشته باشیم به اضرار به نفس محرم و یا جهل بسیط داشته باشیم یعنی جاهل متردد باشیم، و الا اگر جهل مرکب داشته باشیم یا غافل بودیم، (جهل مرکب یعنی اعتقاد داریم به عدم تحقق اضرار محرم بر نفس ولو اشتباه می کنیم) در فرض جهل مرکب و غفلت تکلیف واقعی رفع می شود، لغو است بقاء تکلیف واقعی در فرض جهل مرکب و غفلت، چون اثر ندارد، جاهل بسیط چون مردد هست اثر بقاء تکلیف در حق او حُسن احتیاط است، اما جاهل مرکب که احتمال تکلیف نمی دهد لغو است بقاء تکلیف در حق او، ولذا اگر اضرار به نفسِ محرّم لازم بیاید در مورد وضوء مرحوم آقای خوئی فرموده ما هم ملتزم می شویم به اینکه این وضوء باطل است مگر اینکه مکلف جاهل مرکب و یا غافل باشد از این، اگر عالم هست به اضرار به نفس یا جاهل بسیط هست ما ملتزم می شویم به اینکه این وضوء بنابراینکه اضرار به نفس حرام باشد باطل است، چون اجتماع امر و نهی محال است به نظر آقای خوئی.{جواب سؤال؟ وضوء باطل است دیگر در مورد علم به اضرار محرم بر نفس و یا جهل بسیط، چون نهی واقعی از اضرار به نفس فعلی است و مسلک آقای خوئی هم امتناع اجتماع امر و نهی است، وقتی نهی فعلی بود پس این وضوء امر ندارد}.

منتها ایشان می فرماید ما مبنای مشهور را که اضرار به نفس مطلقا حرام است قبول نداریم، آن اضرار به نفسی که به حد تهلکه برسد او حرام است، چون قرآن می فرماید "لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة" و اطلاق این آیه می گیرد تهلکه دنیویه را و اختصاص به تهلکه اخروی ندارد، اطلاق دارد لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة دنیویةً و اخرویةً، اما الغاء نفس در تهلکه صادق نیست مگر بر آن ضرری که منجر به مرگ بشود یا منجر به تلف اعضاء رئیسه بدن بشود، و الا کسی فرض کنید یک کلیه اش را می دهد به دیگران این القاء نفس در تهلکه نیست، یا وضوء می گیرد با آب سرد یک ماه بستری می شود این القاء نفس در تهلکه نیست ولذا ما دلیل بر حرمتش نداریم که این را ان شاء الله بعدا بحث می کنیم.

مطلب دیگری که مرحوم آقای خوئی گفته اند این است که فرموده در دوره سابقه اصولیه که در دراسات هست ما چون معتقد بودیم که اضرار به نفس متحد با وضوء است، وضوءی که سبب بیماری است خودش مصداق اضرار به نفس است، و چنانچه اضرار به نفس حرام باشد ترکیبش با وضوء ترکیب اتحادی است، ولذا می گفتیم که اگر اضرار به نفس حرام باشد چه عالم باشید به اضرار به نفس و چه جاهل بسیط باشید خوب این وضوء مصداق حرام است، منتها عالم باشید می شود حرام منجز جاهل بسیط می شود می شود حرام غیر منجز، و چون ما قائل به امتناع اجتماع امر و نهی هستیم این وضوء که شد مصداق حرام دیگر نمی تواند مصداق واجب و یا عبادت صحیحه باشد.

فرموده اما در این دوره که مصباح الاصول تقریر آن هست ما نظرمان برگشت، به این نتیجه رسیدیم که تمام این مطالبی که گفتیم درست است بجز آنی که گفتیم در حال جهل بسیط وضوءی که منجر به اضرار محرم بر نفس می شود باطل است، از این ما برگشتیم، الآن در این دروه اخیره اینجور می گوئیم که اگر این وضوء منجر به اضرار محرم بر نفس بشود عالم باشید به تحقق اضرار محرم بر نفس، وضوء باطل است، اما اگر جاهل باشید ولو جاهل بسیط این وضوء صحیح است، زیرا ترکیب بین وضوء و ضرر محرم بر نفس ترکیب اتحادی نیست بلکه ترکیب انضمامی است، ضرر بر نفس عبارت است از آن نقص بدنی که معلول وضوء است، وضوء علت تامه آن نقص در بدن هست، آن فساد عضو که مصداق اضرار محرم بر نفس هست به نظر آقای خوئی، یا بیماری معتد به که به نظر مشهور مصداق نقص بدنی حرام هست او مسبب از وضوء است و وضوء سبب تولیدی آن هست، رابطه اینها رابطه سبب و مسبب است، اینها اتحاد وجودی ندارند، وقتی اینجور شد مصبّ امر با مصبّ نهی مختلف شد، وضوء امر دارد ایجاد نقص بدنی نهی دارد، و اینها دو چیزند، ترکیب انضمامی است نه اتحادی.

اگر شما به آقای خوئی اشکال کنید که حالا که اینجور شد در فرض علم هم می گفتید که ولو این وضوء سبب تولیدی اضرار به نفسِ محرم هست ولی چون ترکیب انضمامی است ما این وضوء را صحیح می دانیم.

ایشان می فرماید نخیر ما این را نمی گوئیم، برای اینکه وقتی ترکیب انضمامی شد بحث می رود تحت کبرای تزاحم، اگر ترکیب اتحادی باشد بحث می رود تحت کبرای اجتماع امر و نهی و ما ملتزم هستیم که ثبوت نهی مانع از تعلق امر هست، اما وقتی ترکیب انضمامی بشود می شود باب تزاحم، باب تزاحم که شد شرط باب تزاحم این است که مولا بتواند امر ترتبی بکند به أحد المتزاحمین علی تقدیر ترک امتثال الآخر، مثل انقاذ ابن مولا و انقاذ عبد مولا، مثل حرمت غصب و وجوب انقاذ غریقی که دارد در این دار مغصوبه غرق می شود، ترتّب ممکن است، مولا می تواند بگوید أنقذ الغریق ان کنت لاتنقذ الغریق فیحرم الغصب، کما اینکه اگر انقاذ غریق هم اهم نبود می توانست بگوید که ان کنت تغصب فأنقذ الغریق، اگر انقاذ غریق اهم نبود او هم می شد ترتبی بشود، اما در جائی که متزاحمین علت تامه و معلول باشند، علت تامه مصداق واجب است و معلول مصداق حرام، مثل همین وضوء که علت تامه ضرر بر نفس هست و معلولش طبق فرض حرام است، اینجا ترتب ممکن نیست، برای اینکه چه جور شارع بگوید اگر این حرام را ایجاد خواهی کرد علت تامه او را ایجاد بکن، این طلب الحاصل است، چون فرض وجود معلول مساوق با فرض وجود علت تامه اش هست.

{سؤال؟ فرض این است که معلول یعنی اضرار به نفس حرام انحلالی است، هر اضرار به نفسی که حالا به حد تهلکه برسد عرفا یا طبق نظر مشهور مطلق اضرار به نفس و هر فردی از افراد آن حرام است از جمله این فرد از اضرار به نفس که معلول وضوء است، اگر این فرد از حرام را که اضرار به نفسی است که معلول وضوء است ایجاد خواهی کرد پس وضوء بگیر، خوب اگر من این معلول را ایجاد خواهم کرد یعنی علت تامه او را ایجاد می کنم، این فرد از اضرار به نفس نه یک فرد دیگر از اضرار به نفس که یک حرام مستقل دیگری است، این فرد از اضرار به نفس که معلول وضوء است حرمت مستقله دارد}.

{سؤال؟ فرمایش آقای خوئی این است که شما بخواهی بگوئی اگر فرد دیگر از حرام را ایجاد کردی وضوء بگیر که این معنا ندارد، یعنی اگر زدی سرت را به دیوار و اضرار به نفس کردی پس بیا وضو بگیر یک اضرار دیگری ایجاد کن بر نفس، این را که شارع نمی گوید، پس باید بگوید این فرد از اضرار به نفس را که معلول وضوء هست اگر ایجاد بکنی، خوب این معنایش این است که اگر وضوء بگیری پس وضوء بگیر این می شود طلب الحاصل}.

ولذا طبق بیان مصباح الاصول در موارد علم به ترتب ضرر محرم بر نفس وضوء می شود باطل، اما اگر جاهل بسیط بودی نخیر، بر خلاف دراسات که دوره سابقه اصول ایشان بوده در مصباح الاصول می گوید نخیر در جاهل بسیط ملتزم می شویم به صحت این وضوء ولو مستلزم ضرر محرم بر نفس باشد، چون وقتی شد باب تزاحم و ترکیب انضمامی بود یعنی دیگر باب اجتماع امر و نهی نیست بلکه باب تزاحم است شرط تزاحم وصول کلاالتکلیفین المتزاحمین است، و الا تکلیف غیر واصل که متزاحم نیست با تکلیف واصل، انقاذ ابن مولا اگر واقعا هم واجب باشد ولی من نمی دانم که ابن مولا دارد غرق می شود، خوب وجوب غیر واصل نسبت به انقاذ ابن مولا که تزاحم ندارد یا وجوب واصل انقاذ عبد مولا که فالاهم هست، کما نقّح فی بحث التزاحم، ولذا ایشان می گوید اگر ما اضرار به نفس را حرام بدانیم طبق مسلک اخیرمان که در مصباح الاصول گفتیم فقط وضوءی را باطل می دانیم که علم یعنی حجت داشته باشیم بر ترتب ضرر محرم اعم از علم و خوف، و غیر از این را باطل نمی دانیم، حتی اگر ضرر غیر محرمی مترتب بشود بر وضوء چه عالم باشیم به آن چه عالم نباشیم تمسک می کنیم به اطلاق دلیل استحباب، این محصل فرمایش آقای خوئی در رابطه با اینکه چرا ما قائل شدیم به بطلان عبادت ضرریه.

نتیجه این می شود که قائل می شویم به بطلان عبادت ضرریه در دوجا:

یکی جائی که دلیل مستقل نداریم بر استحباب مثل غیر باب وضوء و غسل که دلیل مستقل بر استحباب نداریم، فقط مثلا خطاب امر به حج بر مستطیع داریم اگر ضرر زائد بر متعارف داشت لاضرر موضوع آن را تخصیص می زند دیگر دلیل بر اجزاء حجی که مستلزم ضرر مازاد بر متعارف باشد نداریم.

مورد دوم همین وضوء و غسل که سبب اضرار محرم بر نفس بشوند و ما حجت داشته باشیم بر ترتب این اضرار محرم بر نفس، و لکن ایشان فرموده مهم این است که ما اضرار به نفس را مطلقا حرام نمی دانیم.

این در رابطه با اشکال اول محقق عراقی که چرا فقهاء قائل شده اند به بطلان عبادت ضرریه.

{سؤال؟ قطعا اضرار محرم بر نفس مقدم بر وجوب وضوء هست، اگر مندوحه داشته باشیم که واضح است باید برویم وضوء بگیریم با آب گرم چون وضوء با آب سرد سبب ضرر محرم بر نفس است، اگر مندوحه نداشته باشیم چون همه وضوءها این مشکل را دارد که موجب ضرر محرم بر نفس می شود خوب ما طبق ادله تیمم باید برویم تیمم بکنیم، اضرار به نفس قطعا حرمتش مقدم هست بر وجوب وضوء بلااشکال}.

در رابطه با آن بخش دوم از کلام محقق عراقی که فرمودند که اگر ما لاضرر را مستند قرار بدهیم برای اینکه بگوئیم عبادت ضرریه واجب نیست یا باطل هست نباید تفصیل بدهیم بین علم به ضرر و جهل به ضرر، چون لاضرر مطلق است، راجع به آن هم آقای خوئی مطلبی دارد که ولو تصریح نمی کند که جواب محقق عراقی را می خواهد بدهد ولی عملا جواب او داده می شود، فرموده که لاضرر اگر بخواهد موارد جهل به ضرر را شامل بشود خلاف امتنان است، من نمی دانم که این وضوء سبب ضرر است بعد فرض این است که با لاضرر بخواهم وجوب وضوء را بردارم، خوب لاضرر چه تأثیری دارد در حق من، من بخاطر جهل به ضرر و عدم قیام حجت بر تحقق ضرر چون حجت که ندارم ضرر محقق می شود با این وضوء، جاهلم به ترتب ضرر، من بالاخره وضوء می گیرم، چون من حالا یا به اعتقاد خودم یا طبق استصحاب عدم تحقق ضرر فکر می کنم ضرری مترتب نمی شود بر این وضوء، ولذا شارع اگر هم بگوید که وضوء ضرری واجب نیست من فکر می کنم وضوءم ضرری نیست، من فکر می کنم وضوءم وضوء غیر ضرری است و وضوء می گیرم، اگر لاضرر جاری بشود فقط اثر عملیش این است که به من بگوید این وضوءی که گرفتی امر نداشت، چون امر نداشت بنابر اینکه انتفاء امر موجب بطلان وضوء بشود این وضوء باطل است، حالا مثال وضوء چون استحباب مستقل دارد خیلی این بحث ثمره عملیه پیدا نمی کند، از همان حج مثال بزنیم که آقای خوئی پذیرفت که اگر لاضرر جاری بشود این حج مجزی از حجة الاسلام نیست، خوب آقا اگر من جاهلم به اینکه این حج مستلزم ضرر مازاد بر متعارف است و رفتم حج، حج که بجا آوردم متوجه شدم ضرر غیر متعارفی حاصل شد از این حج، می بینیم لاضرر آنجا ایستاده می گوید من چون دیدم این حج بر تو ضرر مازاد بر متعارف دارد امر به حج را از تو برداشتم، خوب این دارد به من خدمت می کند یا به من خسارت می زند؟ قطعا به من خسارت می زند، چون ضرر را که از من برنداشت و من به خاطر جهل خودم این حج را بجا آوردم، جاهل بودم به ترتب ضرر، حتی اگر شارع می گفت یجب الحج غیر الضرری من این حج را بجا می آوردم چون فکر می کردم این حج ضرر مازاد بر متعارف ندارد، فقط ضربه ای که این لاضرر به من می زند این است که می گوید این حج تو امر نداشت لذا سال دیگر که ان شاء الله برایت شرائطش جور می شود و حج سال آینده ات هیچ ضرر مازاد بر متعارف ندارد دومرتبه بیا برو حج، آقا لاضرر سیاق امتنان دارد، در اینجا چه امتنانی بر من داشت جریان لاضرر؟ و همینطور است در موارد حرج، اگر یک حجی مستلزم حرج بود بر مکلف ولی مکلف جاهل بود به حرج، خوب حالا یا اعتقاد داشت به عدم حرج یا شک داشت در حرج و استصحاب کرد عدم حرج را، حج را رفت انجام داد در هنگام انجام حج دید عجب حرجی متوجه او شد، آقا اینجا لاحرج نمی تواند این وجوب حج را بردارد، چون لاحرج امتنانی است دست نوازش می کشد روی سر مردم می گوید ملة ابیکم ابراهیم، خوب این می گوید چه ملة ابیکم ابراهیمی تو داری ما را بیچاره می کنی، خوب امسال حج را انجام دادی و متحمل حرج هم شدی ناخواسته، ولی منِ لاحرج به تو می گویم این حج تو مجزی نیست سال دیگر هم بیا، این خلاف امتنان است، این محصل مطالب مرحوم آقای خوئی است در اینجا.

 **اقول:** به نظر ما این مطالب قابل مناقشه است، مناقشاتی که دارد عرض می کنم، اما قبل از اینکه مناقشات کلام آقای خوئی را عرض کنم نکته ای بگویم:

**نکته:** محقق عراقی که در اصول این اشکال ها را مطرح می کند در فقه عملا قاعده لا ضرر را تطبیق کرده است، جدای از اینکه این جواب ها که آقای خوئی و امثال ایشان می خواهند بدهند درست باشد یا نباشد اما خود محقق عراقی ملتزم به اشکال خودش در فقه نیست، نگاه کنید در بحث ساتر در صلاة، صاحب عروه می گوید یجب شراء الساتر ولو بأزید من ثمن المثل مالم یقع فی الحرج، خوب آقاضیاء می گوید پس لاضرر چی شد، صریحا در تعلیقه عروه می گوید ما لاضرر داریم و لاضرر وجوب شراء ساتر بأزید من ثمن المثل را بر می دارد چون این مستلزم ضرر مالی است، خوب جناب محقق عراقی دیگر ضرر مالی که حرام نیست، اضرار به نفس در باب وضوء ضرری را شما گفتید حرام است و او مستند فقهاء است در بحث وضوء ضرری، اما در بحث ضرر مالی در خریدن ساتر که بحث اضرار محرم بر نفس نیست، خوب شما هم که می گوئید لاضرر قاعده مستقله نیست پس چه جوری در فقه تمسک کردید به این قاعده؟ ولذا ما هر چند به فرمایشات کسانی که به محقق عراقی ایراد گرفته اند از جمله آقای خوئی که مطالبشان عملا اشکال به محقق عراقی است ما ملاحظات و مناقشاتی داریم بر اینها که جلسات آینده عرض می کنیم، اما این عرائض ما دفاع از محقق عراقی نیست، مطالب محقق عراقی هم اشکال دارد و هم خلاف سیره فقهیه خود ایشان هست.

تأمل بفرمائید ان شاء الله فردا بحث را دنبال می کنیم، و الحمد لله رب العالمین.